

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

علمی-پژوهشی

سال نهم-شماره اول-بهار ۱۳۹۵-شماره پیاپی ۳۱

بررسی و تحلیل معنایی "کارگی یا هیچکارگی" در بیتی از حافظ با توجه به

فضای شعری و سبکی او

(ص ۹۶-۸۱)

هوشنگ مرادی^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۰۲/۲۱

تاریخ پذیرش قطعی مقاله: ۱۳۹۵/۱/۲۳

چکیده

ما را به منع عقل مترسان و می‌بیار کان شحنه در ولایت ما هیچ‌کاره نیست این بیت در چاپهای معروف دیوان حافظ با صورت ناپیوسته‌ی واژه «هیچ‌کاره» آمده است. در شرح‌های مختلف نیز با توجه به همین رسم الخط و با ذهنیت تقابل سنتی عقل و عشق، (شحنة) عقل در این بیت هیچکس و هیچکاره خوانده شده است؛ این مقاله با طرح این مسئله که چرا بیت با این رسم الخط ضبط شده و چرا برخلاف ساختار بیت، عقل هیچکاره خوانده شده است، به تحلیل ساختاری بیت با هر دو صورت (هیچ‌کاره و هیچ‌کاره) پرداخته و صورت «هیچکاره» را ترجیح و پیشنهاد داده است؛ زیرا بیت با این صورت پیشنهادی، هم با نظریه «زندگی (آمیزه عشق و عقل)» منطبق است، هم تصوّر تسامح دستوری و ناسازگاری با روح زبان از آن برداشته میشود، و هم از نظر سبکی میتواند نماینده‌ی بهتری برای شعر حافظ باشد.

صورت پیشنهادی:

مارا به منع عقل مترسان و می‌بیار کان شحنه در ولایت ما هیچکاره نیست

کلمات کلیدی: زندگی، عشق، عقل، شحنه، کاره، هیچکاره، بیت حافظ.

مقدمه

زبان شعر، در پهنه زبان مادری خود، گزینش‌های ویژه خود را دارد. اما هرگز بستر زبان طبیعی را رها نمی‌کند و هرچه از این وجه بهرمن‌دتر باشد شاعرانه‌تر است. (شعر و اندیشه: ص ۲۵) شعر حافظ - با آنهمه پوشیده‌گویی و دوگانگی در سطح و ساحتی غیر عادی (شرح شوق. ج ۱: ص ۶۷۶) که برآمده از زمانه شاعر است - «بهره ور از زبانی است حاکی از اوج تنزه‌طلبی و آرمانی‌اندیشی در زبان و صیقل و سایش و تراش‌خوردگی آن» (همان: ص ۴۸) در چارچوب اندیشه‌ای که در دوران کمال فکری و هنری حافظ، آینه تمام‌نمای انسانیت شده و «غمگین و شاد خوار»، «هوشیار حضور و مست غرور»، «سخنگوی جبر و اختیار» گشته و با گره زدن جوانب متناقض وجود انسان و در کنار یکدیگر حفظ کردن آنها، در دوسوی متناقضات رفت و آمدی آزاد یافته است. (موسیقی شعر: ص ۴۳۰-۴۳۱) او با اینکه در این مرحله از کمال فکری و هنری هنوز در مرتبه عاشقی و دویی است، (رندی حافظ: ص ۲۶) اما با «افسون سخن غالباً طنزآمیزش» (شرح شوق. ج ۱: ص ۳۰۵) رندانه از طریقه رازناک رندی سخن می‌گوید؛ از عالمی که در آن دوگانه‌های ناساز هم‌سازند، ولایتی که در آن عشق و عقل هم‌پایه و رندان پارسا و فرزانه اند، زندگی را «شادان و آسان» اما «بسامان» می‌گذرانند، «صلح کل» اند ولی «باکی از عالم و آدم» ندارند، به همه آفریدگان مهر می‌ورزند اما با «ستمکاران و بدکاران و مرئیان و مدعیان» سر سازگاری ندارند و در برخورد با آنان، اغلبشان زبانی گزنده و بیانی طنزآمیز دارند (همان: ص ۳۳۱-۳۳۳). با این مقدمه، این مقاله ضمن توجه به ویژگیهای خاص زبانی و بیانی شعر حافظ و با توجه به اندیشه‌های او درباره رندی بر اساس نظریه «رندی (آمیزه عشق و عقل)» از سعید حمیدیان، به بررسی و تحلیل ساختاری بیت مذکور پرداخته تا نشان دهد (۱) گسسته آمدن واژه «هیچ‌کاره» در دیوان حافظ ناشی از چه مسئله‌ای بوده و خود چه مسئله دیگری را در پی داشته است و (۲) از نظر ساختاری در این بیت - برخلاف نظر شارحان - آن تقابل تاریخی عشق و عقل دیده نمی‌شود زیرا (۳) بنظر می‌رسد نه تنها عقل اینجا هیچ‌کاره و مزاحم و بازدارنده از عشق نیست بلکه در تایید نظر حمیدیان، شحنة عقل نگهبان گوهر رندی نیز هست. و سرانجام اینکه (۴) بیت با این صورت پیشنهادی برعکس صورت فعلی، سازگاری بیشتری با روح زبان دارد و از نظر ویژگی سبکی نیز میتواند نماینده شایسته‌تری برای نمایش ایهامهای دوپهلوی و طنزآمیز حافظ باشد. برای این کار، نگارنده پس از ذکر مختصری از آرای برخی حافظ پژوهان در پیشینه تحقیق و تشخیص مسئله، با نگاهی ساختاری به غزل مورد نظر، «ولایت ما» را ولایت/عالم رندی دانسته، و پس از ذکر نظریه «رندی (آمیزه عشق و عقل)» به تحلیل ساختاری هر دو صورت بیت در دو بخش جداگانه پرداخته

است. این پژوهش جدای از بدست دادن شکل صحیح نوشتاری بیت، از این نظر نیز میتواند مهم ارزیابی گردد که این بیت شاهدهی برای هیچ‌کاره بودن عقل و تقابل آن با عشق بشمار نیاید.^۲ سؤال پژوهش: اگر در زبان عادی و طبیعی، «هیچکاره نیست» به معنای کاره‌ای هست، (یا حتی) همه کاره است بکار می‌رود، چرا باید در این بیت حافظ، معنای «هیچکاره نیست» از آن خواسته شود؟ اصلاً چرا صورت گسسته (هیچکاره) ضبط شده است؟ آیا «شحنه عقل» در ساختار این بیت هیچکاره است؟

پیشینه تحقیق

اولین نکته درباره رسم‌الخط چاپهای معروف دیوان حافظ^۳ و شروحي^۴ که مورد مراجعه این پژوهش بوده، ضبط ناپیوسته «هیچکاره» است که فقط بهمین صورت آمده و به صورت پیوسته «هیچکاره» نیامده است و در برخی متنهای ویرایشی، میان «هیچ» و «کاره» علامت «،» نیز گذاشته‌اند.^۵ دومین نکته، بهم نزدیک بودن نظر بیشتر شارحان درباره این بیت و معنای آن است، تا آنجاکه میتوان گفت از شرح سودی گرفته تا شرح شوق حمیدیان، تفاوت چشمگیری در شرح و معنای این بیت دیده نمیشود.

این شروح، همگی، عقل را هیچ‌کاره دانسته و بیشترشان این هیچ‌کارگی را با قیدهایی نظیر مطلقاً، اصلاً، همانا، بالکل و ... مؤکد کرده‌اند. واژه «کاره» را تنها به معنای لایق، کارآمد، صاحب منصب و سمت گرفته و «هیچ‌کاره نیست» را هیچ‌کاره هم نیست، مطلقاً کاره‌ای نیست، هیچ‌کس و هیچ‌کاره است و نظایر آن معنی کرده‌اند. بیشتر عقل را در تقابل با عشق ذکر کرده‌اند تا در تقابل با می (می خوردن)؛ خرمشاهی که به عدم تقابل عقل با می (می خوردن) در شعر حافظ معتقد است، چنین معنایی را برای بیت منتفی نمیداند اما به «استبعاد» این معنی نیز اشاره کرده است. (حافظ نامه.

ج ۱: ص ۳۷۸)

۲- چنانکه در مقاله ای این بیت، بی ذکر مأخذ به این صورت: «ما را ز منع عقل مترسان و می بیار [/] کان شحنه در ولایت ما هیچکاره نیست (حافظ)» در سخن از تقابل «عقل و دل» در متون کهن، برای «به خوبی تبیین شدن» هیچکارگی عقل «به قول حافظ» شاهد آمده است. («خواندن یک رباعی خیام به شیوه ای متفاوت». نجمه دری. مهتا بردبار: ص ۱۷۸)

۳- دیوان حافظ به تصحیح خانلری. دیوان حافظ شیرازی (جمهوری) تصحیح قزوینی و غنی. حافظ به سعی سایه. نسخه دیوان حافظ، سلیم نیساری. دیوان حافظ تدوین و تصحیح رشید عیوضی.

۴- شرح سودی بر حافظ. شرح جلالی بر حافظ. شرح صد غزل، محمدعلی زیبایی. دیوان حافظ بکوشش خطیب رهبر. حافظ نامه خرمشاهی. در جستجوی حافظ، رحیم ذوالنور. دیوان حافظ، حسینعلی یوسفی. حافظ برتر کدام است؟، رشید عیوضی. سروده های بی گمان حافظ، بهروز ثروتیان. شرح شوق، سعید حمیدیان.

۵- برای نمونه: دیوان حافظ ناشنیده پند، به اهتمام هادی حائری.

در همهٔ شروح، عقلی که - به زعم آنان - در این بیت با عشق یا می در تقابل است، همان عقل معاش و جزئی و مصلحت‌اندیشی است که در سنت ادبی و عرفانی نیز با عشق در تضاد است. برخی «شحنه» را نگره‌بانی با وظایف معمولی و گزمنگی، و برخی آن را عامل و والی و نمایندهٔ پادشاه در یک ولایت دانسته‌اند. «ولایت ما» را خطیب رهبر «کشور دل ما»، خرمشاهی «ولایت عشق» و محمدعلی زیبایی - بی هیچ توضیحی - «عالم مستی و رندی و قلندری و عاشقی» خوانده است. هیچکدام از شروح مذکور به طنزآمیز بودن بیت اشاره نکرده و ابهامی نیز در آن نجسته یا نیافته‌اند.

بحث انگیزی: هچنین این بیت از ابیات بحث برانگیز نیز بوده است^۶ و برخی از حافظ پژوهان در پیوند با آن به استدراک و خرده‌گیری از یکدیگر پرداخته‌اند. زرین کوب با اشاره به «هیچ‌کاره نیست» از «مسامحهٔ دستوری» در بیت سخن به میان آورده (از کوچهٔ رندان. ص ۸۲) اما باز همو - به گفتهٔ خود- برای آن وجهی یافته و «هیچ‌کاره نیست» را به «حتی از یک هیچ‌کاره هم کمتر است: هیچ‌کاره است و حتی هیچ‌کاره هم نیست.» تعبیر کرده است. (همان: ص ۲۲۸) خرمشاهی که از عدم تقابل عقل و می (می خوردن) در شرح همین بیت سخن گفته بود، (حافظ نامه. ج ۱: ص ۳۷۸) از جانب حمیدیان چنین استدراک میشود که، «می» که وابسته به طیف «عشق» است و حتی خودِ عشق است نمیتواند در شعر حافظ با عقل تقابل نداشته باشد. (همان. ج ۲. مستدرکات: ص ۱۴۱۹-۱۴۲۰) احمد سمیعی که با اشاره به کاربردهای دستوری «شاذ» در شعر حافظ، این بیت را با صورت پیوستهٔ واژهٔ «هیچ‌کاره» - بی هیچ توضیحی - زیر مدخل «نفی مضاعف» آورده (کلام و پیام حافظ) (۱). سمیعی: ص ۱۲-۱۳) با واکنشی از سوی حسینعلی هروی مواجه شده است؛ از آنجاکه این واکنش و نظر میتواند نمونهٔ تقریباً کاملی باشد از آنچه در شروح مذکور آمده، کامل و مستقیم نقل قول میشود: «این بیت را ذیل «نفی مضاعف» آورده‌اند: ما را ز منع عقل مترسان و می بیار/ کان شحنه در ولایت ما هیچ‌کاره نیست. هیچ‌کاره اینگونه که بصورت مرکب نوشته شده یک صفت است و هیچ‌کاره نبودن نفی در نفی و به قاعدهٔ منطقی نتیجهٔ مثبت دارد یعنی کاره‌ای بودن، بی اثر نبودن. و علی هذا معنی بیت این میشود که شحنهٔ عقل در ولایت ما کاره‌ای هست، عضو مؤثری است؛ در صورتیکه روال معنی این است که گرچه عقل شحنهٔ بدن است ولی در قلمرو ما که ولایت عشق است سمتی ندارد. به اصطلاح کاره‌ای نیست یا هیچ‌کاره است. فرهنگ فکری حافظ نیز با همین معنی منطبق است و حاجت به ارائهٔ دلیل نیست، و تنها صورتیکه میتوان از بیت معنای محصلی به دست آورد این است که هیچ را از کاره جدا بنویسیم «هیچ، کاره نیست» و چنین معنی کنیم: شحنهٔ عقل در ولایت ما مطلقاً کاره‌ای نیست. و با درنظر گرفتن معنی کاره که مؤثر و کارآمد است حاصل معنی بیت این [میشود] که ما را از اینکه عقل منع میکند مترسان و می بیار زیرا اگرچه در ملک وجود ما عقلی

۶- رک. ابیات بحث انگیز دیوان حافظ. قیصری: ص ۶۸۶

وجود دارد ولی حکمش روا نیست، در این دستگاه عضو مؤثری نیست.» (نظری به «کلام و پیام حافظ»: ص ۲۸-۲۹)

با چنین نگاهی که محققان در پیشینه تحقیق به این بیت داشته‌اند، شاید بتوان این گمان را چونان فرضیه‌ای مطرح کرد که، اگرچه حافظ پژوهان (مصحح و شارح و...) معنایی که از ساختار بیت برمی‌آید را میدانسته‌اند اما ممکن است بدلیل همان ذهنیتِ تقابل تاریخی عقل و عشق، معنایی را که خود می‌خواسته‌اند در بیت نیافته، از اینرو به دستکاری صورت بیت پرداخته باشند. بهر روی؛ در این پژوهش ابتدا به منظور تشخیص «ولایت ما» در بیت، متن غزل با نگاهی ساختاری کاویده و بررسی شده است.

ولایت ما ولایت رندی

از چهار الگوی ساختاری ویژه غزل‌های حافظ که سعید حمیدیان استخراج کرده، بنظر میرسد این غزل با الگوی ۱ مطابقت بیشتری داشته باشد؛ براساس این الگو بیت یا دو سه بیت اول غزل، طرح موضوع یا تز و ایده اصلی شعر است که الزاماً باید در صدر آمده باشد و ابیات بعد که در حکم شرح و توضیح یا توصیف بیت اولند، لزوماً ترتیب مشخصی ندارند و میتوانند پس و پیش یا حتی کم و زیاد شوند. (شرح شوق، ج ۱: ص ۴۸۰)

راهیست راه عشق که هیچش کناره نیست	آنجا جز آنکه جان بسپارند چاره نیست
هر دم که دل به عشق دهی خوش دمی	در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست
_____	چون راه گنج بر همه کس آشکاره نیست
فرصت شمر طریقه رندی که این نشان	کان شحنه در ولایت ما هیچ کاره نیست
ما را به منع عقل مترسان و می بیار	هر دیده جای جلوه آن ماه پاره نیست
او را به چشم پاک توان دید چون هلال	جانا گناه طالع و جرم ستاره نیست
از چشم خود بیرس که ما را که میکشد	حیران آن دلم که کم از سنگ خاره نیست
نگرفت در تو گریه حافظ به هیچ روی	(دیوان حافظ، تصحیح خانلری: غزل ۷۳)

بنظر میرسد در این غزل نیز اولین بیت، همان طرح موضوع یا تز اصلی شعر باشد که به مشکلات راه عشق و جانسپاری در آن راه اشاره دارد. بیت بعد از دل‌سپاری به این راه خیر سخن میگوید و در بیت سوم طریقه رازناک رندی به منزله «شیوه وصول به عشق» (شرح شوق، ج ۱: ص ۳۱۵) پیشنهاد میشود. در بیت چهارم - که مورد بحث این مقاله است - شراب رند هم مهیاست، گویا «رند برکنار از شراب در حکم عجیبه هشتم است.» (همان، ج ۳: ص ۱۶۸۵) و عقل اینجا (که ولایت رندی است) نه متاع خیر (در بیت دوم) است و نه مانع مستی راه عشق. در بیت پنجم و ششم «نظر بازی» (با چشم پاک) و «شاهد بازی» به چشم میخورد که خود هنرهایی هستند که از رندی پدید می‌آیند. (رندی حافظ:

ص ۱۴) بیت هفتم نیز می‌تواند نمایانگر صفت فروتنی و خاکساری رند در راه رسیدن به عشق باشد. چنانکه ملاحظه شد «ولایت ما» در بیت چهارم ولایت رندی انگاشته شد و در بخش بعد به تفصیل از آن سخن خواهد رفت.

رندی آمیزه عشق و عقل

گویا رندی، این «الگوی دل انگیز فرهنگ ایرانی» (شرح شوق. ج ۱: ص ۳۰۸) آنقدرها هم از جدایی دو قطب نیرومند عقل و عشق خشنود بنظر نمی‌رسد. دو قطب ناهمسازی که تقابلهایشان مقابلۀ دو نگرش یا دو جریان نیرومند در تاریخ اندیشه بشری است. یکسوی این تقابل مشائیان و طرفداران حکمت استدلالی قرار گرفته‌اند که نسبتشان به ارسطو میرسد و آنسوی دیگر طرفداران حکمت عاشقانه، شهودی، اشراقی هستند که نسب از افلاطون دارند. (حافظ نامه. ج ۱: ص ۶۹۲) سنت عرفان نیز «همواره» عقل را دست کم می‌گیرد؛ البته همراه با این تبصره که: این عقلی که عرفا با آن درافتاده‌اند عقلی است هیولانی و جزئی نگر و عدد اندیش، نه آن «عقل رحمانی و اول ما خلق الله.» (همان: ص ۶۹۰) حافظ هم که «برترین چهره و شایسته‌ترین سخنگو یا بیانیه‌پرداز رندی در سراسر شعر پارسی است.» (شرح شوق. ج ۱: ص ۳۰۶) در آن مقام که حقیقت شاعریش تحقق یافت و هستی خود را رند خواند، (رندی حافظ (بخش اول): ص ۱۳) اگرچه یکسره عقل را به یکسو ننهاد اما بیشتر «جانب عزیز عشق» را گرفت و فرو نگذاشت و از این بابت حق به دست او بوده؛ زیرا که «ذات رندی عشق است.» (همان: ص ۲۰) گو اینکه مرتبه اش مرتبه ذات عشق («که مقام توحید است») نباشد و حافظ نیز در همان مرتبه اول «عاشقی» مانده باشد و حتی به مرتبه «معشوقی» هم نرسیده باشد، (همان: ص ۲۰) باز «عشق عین رندی است» (همان: ص ۲۱) و رند عاشقی است آگاه و آزاده که هنوز دست در دامان پیر خرد دارد و آزادی او نیز «نتیجه آگاهی» است. (همان: ص ۱۸) زندانی کردن «ام الفساد حرص» هم که از «لوازم آزادی و آزادی اوست»، به فتوای خرد و «به مدد عقل ورزی» ممکن شده است. (حافظ نامه. ج ۱: ص ۴۰۹) نفس و خواهشهای نفسانی رند از «صافی خرد و دانایی» میگذرد؛ در «پالایشگاه خرد و دانایی» پالوده میشود اما سرکوب نمیشود بلکه یکرو، شفاف و راستگو میشود. (عرفان و رندی در شعر حافظ: ص ۲۹۶-۲۹۷) و شأن رند فرزانه در همین پارسی او در عین دانایی و توانایی است. (شرح شوق. ج ۱: ص ۲۲۳)

سعید حمیدیان که برای واکاوی و واشکافی مفهوم رندی از معنای «ناخوب نخستینه» تا رسیدن به مفهوم مثبت و سیر اعتلای آن مفهوم تا قرن هشتم و پایین خزیدن دوباره رند از اریکه خود از قرن هشتم به بعد، «بر صف رندان زده است»، پس از بررسی و نقد آرای برخی رندی پژوهان، با ذکر و تحلیل پاره‌ای از ویژگیهای رند راستین، نظری دیگر (و شاید بهتر) بر صف رندان افکنده و شمس تبریز را «فرد اکمل» یا نماد راستین رندی در عوالم معرفت و عرفان شناخته و خواجه شیراز را برترین بیانیه‌پرداز آن در شعر فارسی دانسته است. (همان: ص ۲۷۷-۳۴۸) او سرانجام رند و رندی را دارای

دو ساحت یا دو جنبه آسمانی و زمینی میدانند که لازم و ملزوم یکدیگرند؛ ساحت آسمانی و عقیدتی پدیدار رندی عشق الهی و عرفانی است و ساحت زمینی و رفتاری آن سه صفتند؛ که این صفات باین دلیل که آبخور و خاستگاهی یگانه (همان ساحت عشق) دارند کاملاً مرتبط با هم و برخاسته از همدیگر و ارجاع شونده به یکدیگرند: عقل و هوشیاری، فروتنی و خاکساری، و رستگی از ظواهر و ظاهرستیزی. از نظر او این سه صفت جوهره رندی و حد و رسم یا تعریف آن است. و در ادامه با تشریح این صفات سه گانه و تبیین درهم تنیدگی آنها با یکدیگر و با خاستگاه یگانه شان (عشق)، عقل را تا جایگاه اصلیش یعنی مرتبه عقل کل یا عقل اول برمیگردد؛ زیرا از دیدگاه او این عقل دیگر آن موجود مدعی و مزاحم و بازدارنده (خواه نظری و خواه عملی یا جزئی) نیست بلکه همچون عشق شریفترین گوهر بشری است؛ همانگونه که در ساحت عقل کل نیز، عقل و عشق دو پاره یک پیکر بوده‌اند. (همان: ص ۳۱۵ و ص ۳۲۰-۳۲۱) بنابراین، نظریه «رندی آمیزه عشق و عقل» را اینگونه به روشنی بیان میکند: «در رندی نیز عشق بدون خرد و هوشیاری، نه تنها هنری نیست بلکه شیوه ابلهان است، یعنی عشقی عشق است که رهاورد آگاهی و شناخت و تمییز باشد. فروتنی و خاکساری، خود حاصل سر فرود آوردنی با تمامت نیاز بر آستان عشق، همراه با شناخت موقعیت بشری خویش است. [...] همچنین همین فروتنی و اخلاص، آنگاه که با خرد و هشیاری در می آمیزد کمترین مایه بی حقیقتی، دروغ، ریا و تفرعن را در هر جلد و جامه‌ای (حتی در مدعیان و اکابر زهد و تصوف) باز میشناسد. [...]» (همان: ص ۳۲۱) به پشتگرمی همین نظریه بوده است که این نگارنده خواسته است غبار تصوّر یک تسامح دستوری را از گوشه دامن بیتی از غزلیات خواجه بزدايد و برای این کار به سراغ تحلیل ساختاری بیت رفته است.

تحلیل ساختاری بیت

این جستار تا کنون - چنانکه ذکر آن گذشت - به پیروی از نظریه «رندی(آمیزه عشق و عقل)» تقابل عشق و عقل را در این بیت نپذیرفته و ترکیب «ولایت ما» را نیز بر پایه ساختار منسجم غزل ولایت یا عالم رندی شناخته است. در این بخش هدف از بررسی ساختار بیت (با هر دو صورت هیچ کاره و هیچکاره) - علاوه بر مطابقت با نظریه مذکور - این است که نشان دهد: اولاً از نظر دستوری کدام صورت بیت - به اصطلاح - با روح زبان سازگاری بیشتری دارد. ثانیاً از نظر سبکی کدام صورت میتواند ایهامهای دو معنایی مهار ناشدنی حافظ (سبک‌شناسی: ص ۳۶۸) را که شوخی و ظرافت کم نظیری آنها را از شیوه ایهام هر شاعر دیگری جدا و ممتاز میکند، بازتاب دهد. (از کوچه رندان: ص ۷۷) و اکنون که موضوع یکی از «مقامات رسمی و نهادهای حکومتی» برای طنز فراهم شده است، (شرح شوق. ج ۱: ص ۶۲۲) شاعر با کدام صورت بیت بهتر و هنرمندانه‌تر میتواند «تابو»ی «شحنه»ی پیش رو را مورد هجوم قرار دهد. (زمینه اجتماعی شعر فارسی: ص ۳۱۴)

با این نگاه، ابتدا به معنا و کاربرد دستوری برخی واژه‌ها و عبارات بیت، در زبان عادی پرداخته میشود تا معنای قاموسی و کاربرد دستوری آنها نیز از نظر دور نمانده باشد:

هیچ‌کاره - کاره - هیچ‌کاره نیست - هیچ‌کاره نیست

«هیچ‌کاره: [...] (ص. مر. ق.) آنکه برای کاری شایسته نیست، بی‌کاره (ه.م.)» (فرهنگ فارسی: ذیل هیچ‌کاره) «کاره» از همین ماده، صفت نسبی است از «کار» به معنای کارآمد، مؤثر، صاحب شغل و مقام. در ترکیب می‌آید مانند آن کاره، این کاره، و عمل خوب و بد را می‌رساند. و نیز در ترکیب می‌آید و صفت فاعلی می‌سازد: ستمکاره، هیچ‌کاره. (همان: ذیل کاره) لغتنامه دهخدا که این بیت را ذیل کاره آورده، با نقل مستقیم معنی «در ترکیب آید و صفت فاعلی سازد همچون ستمکاره، [...]، هیچ‌کاره» از فرهنگ معین، در پی نوشت چنین اظهار نظر کرده است: «اگر «کاره» را [در این بیت] به این معنی نگیریم [یعنی کارآمد، مؤثر، صاحب منصب] نقض غرض میشود.» (لغتنامه: ذیل کاره) ابوالقاسمی واژه‌های «بیکار و آشکار» را برای بیان نقش صفت ساز بودن پسوند «ه» در فارسی دری یافته و شاهد آورده است: «برای ساختن صفت از صفت: بیکار-ه، آشکار-ه.» (دستور تاریخی زبان فارسی: ص ۳۳۴) حسن انوری نیز به کارکرد واژه «کاره» در صفت‌های مرکب همچون «همه‌کاره و هیچ‌کاره» توجه داشته است. (دستور ۲: ص ۱۶۶) دستور نویس دیگری، «ه» را در «کاره» پسوند نسبت دانسته و اگرچه به آمدن این واژه با «صورت‌های ترکیبی این کاره، آن کاره، هیچ‌کاره، بدکاره» توجه داشته، اما همین بیت را شاهد آورده و چنین نوشته است: «هیچ‌کاره: صفت، یعنی شحنه کمتر از هیچ است.» (دستور زبان فارسی: ص ۱۰۲ و ص ۱۰۸-۱۰۹)

وجه اشتراک فرهنگها و دستورهای نامبرده، توجه به کاربرد ترکیبی واژه «کاره» در زبان است. اما در برخورد با بیت، دهخدا به تصوّر رفع «نقض غرض»، کاره را از هیچ جدا کرده و خطیب رهبر هم «هیچ‌کاره» را صفت گرفته ولی شحنه را کمتر از هیچ دانسته است! به نظر میرسد مسئله اصلی همینجاست؛ جمله یا عبارتی که از نظر دستوری صحیح است و معنا و مفهومی مطابق با ساختمان دستوری خود دارد دستکاری میشود: هیچ از کاره جدا میشود، هیچ‌کاره نیست بصورت هیچ‌کاره نیست نوشته میشود تا چیز دیگری خوانده شود و گاهی نیز ویرگولی «ه» در میانه می‌آید تا با تأکید بیشتر و شبهه کمتر «هیچ‌کاره نیست» «هیچ‌کاره است» معنی شود؛ درست عکس معنای اصلی خود، تا آن معنای «محصل» کذایی از آن دریافت شود. در نتیجه، بیت از زبان طبیعی دور میگردد و حتی تا مرز «مخالفت با قیاس» که از عیوب فصاحت است نیز کشانده میشود. در حالی که اگر با دقت بیشتری به کاربرد واژه «کاره» در زبان عادی نگریسته شود، صورت غیر ترکیبی آن از نظر دستوری چندان کاربردی ندارد. برای نمونه میتوان جمله «آن شحنه در ولایت ما هیچ (ه) کاره نیست» را با جمله‌های ستون سمت چپ زیر سنجد؛ کدامیک از آن جمله‌ها در زبان عادی بکار می‌روند؟ به عبارت دیگر، کدام گوینده یا نویسنده فصیحی چنین جملاتی را بکار میبرد که حافظ! بکار برده باشد؟ البته این

احتیاط از قلم نگارنده این سطور دور نبوده است که (در پیوند با مخالفت با قیاس) بزرگان ادب گاهی به «جعل» لغاتی دست میزنند که با ظاهر قوانین دستوری مطابق نیست اما به شرط اینکه در آن واژه‌سازی و واژه‌پردازیها مطابقت و سازگاری با روح زبان فراموش نشده باشد. (معانی: ص ۶۷)

- بنا براین، همانگونه که گمان میرفت - و فرضیه مقدر این پژوهش نیز میتواند همین باشد - معنای
- ۱- او اینجا هیچکاره است.
 - ۱- او اینجا هیچ (ه) کاره است.
 - ۲- او اینجا هیچکاره نیست. (تکیه روی نیست
 - ۲- او اینجا هیچ (ه) کاره نیست.
 - ۳- او اینجا کاره‌ای نیست/ است (یا هست).
 - ۳- او اینجا کاره است/ نیست.
 - ۴- او اینکاره/ آنکاره است/ نیست.
 - ۴- او این، کاره است/ نیست. او آن، کاره است/ نیست.
 - ۵- او اینجا چکاره است؟
 - ۵- او بسیار/ خیلی/ کم (ه) کاره است.
 - ۶- او اینجا چکاره (که) نیست!
 - ۶- او اینجا چه، کاره است؟
 - ۷- او اینجا چکاره (که) نیست!
 - ۷- او اینجا چه، کاره (که) نیست!

این بیت حافظ همان معنایی نبوده است که خواننده (و اینجا حافظ پژوه: مصحح و شارح) انتظارش را میکشیده است؛ از اینرو به تغییر ساختار بیت دست زده است.

تحلیل صورت فعلی بیت

ما را به منع عقل مترسنان و می بیار
کان شحنه در ولایت ما هیچ کاره نیست

– بیت گزارشگونه‌ای است از دو ولایت، به قرینه «ما» در «ولایت ما»، که در این تحلیل، ولایت مصرع اول الف و ولایت مصرع دوم ب نام گرفته‌اند. دو ولایت همسنخ که یا هر دو مصداقی و زمینیند یا هر دو معنوی و فکری هستند که یکی بر دیگری ترجیح داده شده است.

– شحنه در عهد مغول علاوه بر نهبانی و داروغگی، عنوانی برای حاکمان ولایات تابع نیز بوده است و امرای فارس را شحنه مغول میخوانده‌اند (دایره‌المعارف فارس: ذیل شحنه) حمیدیان نیز شحنه را در این بیت به معنای برترین مقام شحنگی میدانند. (شرح شوق. ج ۲: ص ۱۴۷۴)

ولایت الف: ولایت همان کسی است که شاعر را از حاکمی بیم میدهد که نوشیدن شراب را ممنوع کرده است. حاکم این ولایت عقل است. از او میترسند چون سختگیر است. حاکمی خردگرا و منطقی است و از لایعقلی و بی بند و باری بیزار است. از اینرو استفاده از اسباب بیخردی را منع کرده است. این شحنه حاکم، در حوزه اختیارات خود همه کاره است؛ قانونگرا، حکمفرما، و فرمانرواست. مردم این ولایت ملزم به رعایت قانونند و گرنه مجازات میشوند. چنین جامعه‌ای، خواه عینی، خواه ذهنی، و با گرایش به هر دین و آیینی، جامعه نا مطلوبی بنظر نمیرسد و ترجیح ولایت ب بر چنین ولایتی از سوی شاعر چندان منطقی نمی‌نماید.

ولایت ب: شاعر اهل همین ولایت است. حاکم مشخصی ندارد؛ یا - به گفتهٔ ثروتیان - بی صاحب است، (سروده‌های بی گمان حافظ. ثروتیان: ص ۲۰۷) و یا حاکمی غیر از شحنةٔ عقل در آنجا فرمانرواست. هرچه هست، عقل آنجا کاره (ای) نیست؛ از اینرو شراب و مستی و لایعقلی در آنجا منعی ندارد و مردمان مست و بیخرد آن سرزمین را نه امید پاداشی است و نه بیم مجازات. چنین جامعه‌ای چه ولایت عشق باشد و چه ولایت رندی جامعهٔ چندان مطلوبی نمیتواند باشد؛ در صورت اول مردم اهالی عاشقان نابخردی هستند که کورکورانه و با کمترین شناخت و آگاهی عشق میورزند. و در صورت دوم، آن ولایت را رندان «فرومایه و اباحی مشرب و لابلالی و بی اعتنا به ننگ و نام و حرام و حلالی» (شرح شوق. ج ۱: ص ۲۹۴) پر کرده‌اند که بویی از فرزاندگی نبرده‌اند. و شاید فخر فروختن شاعر به چنین ولایتی با چنین حاکمی خردمندانه نیز نباشد.

خوانش ایهامی صورت فعلی بیت

اگر با توجه به ویژگی سبکی شعر حافظ که معمولاً از واژه‌های مستعد ایهام بهرهٔ کامل میبرد، به بیت نگریسته شود، واژهٔ «کاره» که اسم فاعل عربی به معنای کراهت دارنده و ناپسند دارنده است و در متون فارسی نیز بکار رفته است، (رک. فرهنگ فارسی: ذیل کاره) به قرینهٔ «منع» میتواند ایهام ساز باشد؛ بدین معنی که، آن شحنة در ولایت ما اصلاً می را ناپسند دارنده نیست. اما معنای حاصل از این خوانش ایهامی، با معنای اصلی بیت سازگار نیست؛ زیرا از یکسو شحنة‌ای که اصلاً کاره (ای) نیست و حاکم معزول است چه فرقی میکند که نوشیدن شراب را کاره باشد یا نباشد؟ و از سوی دیگر، شحنة‌ای که میتواند شراب را (در مصراع اول) کاره باشد، چگونه میتواند در آن ولایت هیچکاره باشد؟ این در حالیست که «حافظ - که ایهام از مهمترین عناصر سبکی اوست - معمولاً برای هر دو معنی تناسبات مساوی برقرار میکند.» (نگاهی تازه به بدیع: ص ۱۲۵) بنابراین با اینکه موضوع و ماده برای نمایش «بزرگترین هنر حافظ» (مکتب حافظ: ص ۴۵۵) همراه با بیان کنایی، طنزآمیز و دوپهلوی، در این بیت فراهم است، ساختار گزارشگونهٔ صورت فعلی بیت، توانایی ارائهٔ چنین هنری را از شعر و شاعر آن سلب کرده است. و شاید بهمین دلیل بوده باشد که در شروحنی که مورد مراجعهٔ این پژوهش بوده است، نه به وجود ایهام در این بیت اشاره‌ای شده^۷ و نه از طعنه و متلکی حافظوار به شحنة حاضر در آن سخنی به میان آمده است.

تحلیل صورت پیشنهادی

ما را بمنع عقل مترسان و می بیار
 کان شحنة در ولایت ما هیچکاره نیست

۷- در کتاب ایهامات دیوان حافظ نیز به ایهامی در این بیت اشاره نشده است. رک. ایهامات دیوان حافظ. فرید: ص ۱۴۹.

- هیچکاره: صفت مرکب است و در این جمله نقش مسندی دارد.

- هیچکاره نیست: یعنی کارهای هست، مقام و منصبی دارد.

- ولایت ما: ولایت رندی است که در این تحلیل، رندی براساس نظریه حمیدیان آمیزه‌ای از عشق و عقل است.

- بیت با این صورت نیز، ساختاری دارد که در آن، دو ولایت روبروی هم قرار گرفته‌اند با این تفاوت که این دو از یک سنخ نیستند؛ یکی ولایتی است که مصداقی زمینی دارد و شاید بتوان آن را ولایت شیراز آن زمان خواند و دیگری عالم فکری و معنوی رندی است که ولایت آرمانی شاعر است. ولایت مصراع اول الف و مصراع دوم ب نام گرفته‌اند.

ولایت الف: ولایتی است زمینی که میتواند مصداق ولایت زمانه شاعر باشد. در این ولایت شحنه مقام و منصب بالایی ندارد و در مرتبه پایینی از شحنگی به نگهبانی و گزمگی و بگیر و ببند سرگرم است. مشبه آن، عقل، نیز خرد خام میخانه نرفته و می ناخورده‌ای است که به قید و بند مجانبین عشق میپردازد؛ جزئی و مصلحت‌اندیش و عافیت طلب است؛ ظاهر آرای و مزور است؛ خودبین و متاع خیر و برحذر دارنده از بیخودی و دیگر اندیشی است. پیامد اینگونه شحنگی و تعقل، جامعه‌ای است متظاهر به زهد و تصوف که صلاح کار را در ریا و دورویی میبیند نه در خرابی و یکرنگی. از اینرو شاعر به تنگ آمده از این برخوردهای حکومتی و رفتارهای متزورانه اجتماعی، جام می میطلبد و از ولایت آرمانی خویش یاد میکند.

ولایت ب: در ولایت این مصراع، بر خلاف مصراع اول، عقل و شحنه هر دو کارآمد و صاحب مقامند. عقل اینجا دیگر آن عقل جزئی و محافظه کار و بازدارنده از عشق بر پایه جلب منافع دنیوی نیست. «مستشاری مؤتمن»^۱ است که بر باده نوشی نیز حکم میکند، خرد راستینی است که «به هیچ روی منفک از عشق و سر مستی نیست»^۲ (شرح شوق. ج ۴: ص ۳۱۵۵) و در برابر می و مستی تسلیم است که این نهایت فلاح و رستگاری است.^۳ شحنه نیز بر خلاف شحنه ولایت زمینی (الف)، عسس و گزمه

۸- «مشورت با عقل کردم گفت حافظ می بنوش / ساقیا می ده به قول مستشار مؤتمن» (حافظ. تصحیح خانلری:

غزل ۳۸۲) «... [اینجا عقل هم حکم به نوشیدن باده میکند و لذا شاعر از او با عنوان تفریح آمیز «مستشار مؤتمن» یاد میکند. البته عقلی که چنین حکمی صادر میکند به نظر مثبت نگریسته میشود، [...]» (شرح شوق. حمیدیان. ج ۴:

ص ۳۵۵۹)

۹- سالها پیرو مذهب زندان کردم / تا به فتوی خرد حکم به زندان کردم. حمیدیان در حاشیه این بیت چنین مینویسد که، حافظ در این بیت به خصلت فراغ از آزمندی زندان تأکید میکند و آن را منطبق بر حکم عقل میدانند. (شرح شوق. حمیدیان. ج ۴: ص ۳۱۵۴-۳۱۵۵)

۱۰- اگر نه عقل به مستی فرو کشد لنگر / چگونه کشتی از این ورطه بلا ببرد؟ حمیدیان مراد از این بیت را تسلیم عقل در مقابل می و مستی میدانند که - بنظر او - نهایت فوز و فلاح است و اشاره میکند که «حافظ در مواردی اساساً حکم عقل یا نشان عاقلی را روی آوردن به باده و بی خویشی دانسته است.» (شرح شوق. حمیدیان. ج ۳: ص ۱۹۳۴-۱۹۳۵)

دون پایه‌ای نیست که به دلیل «سر و کار و آشنایی» (لغتنامه: ذیل شحنه) با واعظان شحنه شناس و «آنکاره در خلوت» و نیز بدلیل همدستی و همکاسگی با آنان در «ارتکاب جرایم و اعمال خلاف» (فرهنگ بزرگ سخن. ج. ۵: ص ۴۴۵۹) و مطابق با تنگ نظری آنان، عرصه را بر رندان زیرکسارِ دردمند تنگ کند؛ بلکه در برترین مقام شحنگی؛ نایب سلطان و حاکم این ولایت است. اینجا ولایت رندان است آمیخته از عشق و عقل. زیرا که «عشق خاستگاه و بازگشتگاه و در یک کلمه سرشت رند است» (شرح شوق. ج. ۱: ص ۲۹۷) و عقل نیز به معنای دقیق کلمه شحنه، نگرهبان رندی است زیرا رندی گوهر تابناکی است که کسب آن در گرو سوختن جان و یکسو نهادن جهان است و برای نگاهداشت این گوهر تابناک از عوامل زیان رساننده و آلابنده، «همان: ص ۳۲۴» عقل و هوشیاری به منزله یکی از مهمترین صفات رند، پیوسته «در غم جان»^۱ رندی است؛ حال چگونه میتوان عقل را که در این مصراع شحنه و نگرهبان رندی است، هیچکس و هیچکاره و حتی از هیچ هم کمتر دانست و آن را مزاحم دیرینه عشق خواند؟ و برای رسیدن به چنین هدفی، بیت را نیز بصورتی ضبط کرد که زیباییهای نهفته در آن از چشم خواننده پنهان بماند.^۲

تحلیل ساختار هنری صورت پیشنهادی

خوانش ایهامی: هدف از بررسی ساختار هنری بیت در این مقاله - چنانکه پیشتر نیز اشارت رفت - این بوده است که نشان دهد کدام صورت بیت، بهتر میتواند در بردارنده ویژگی سبکی شعر حافظ باشد. یکی از این ویژگیها ایهام دوگانه خوانی است و یکی از راههای دوگانه خوانی، تجزیه کلمه به اجزای معنی دار است (نگاهی تازه به بدیع: ص ۱۲۶) با تجزیه «هیچکاره» به دو پاره معنی دار هیچ (قید) و کاره (اسم فاعل عربی به معنای ناپسند دارنده) در مصراع دوم خوانشی ایهامی بدست میآید که با معنای اصلی نیز سازگار است: آن شحنه (= عقل) در ولایت ما (= رندی) هیچ کاره (= ناپسند دارنده) می (نوشیدن) نیست. اما میتوان گفت که این تنها، هنر عام حافظ است؛ «سبک خاص» او در «ساخت دومعنایی و ایهامی» زمانی است که آن را در پیوند با «طنز» بکار میگیرد و «شگرد کار وی چنان است که در یک عبارت یا بند دستوری دوپهلوی، ناسازه‌های فرهنگی و معنایی قرار میدهد.» (سبک‌شناسی: ص ۳۸۵) اینجا نیز به نظر میرسد عبارت «هیچکاره نیست» علاوه بر ساخت دوپهلوی خود، در ساختار بیت نیز خوش نشسته است و چنین پرسشی را در ذهن خواننده ایجاد میکند که اگر (اینجا شحنه) هیچکاره نیست پس چکاره است؟ همه کاره است یا دست کم یک کاره‌ای هست؟

۱- «شحنه راه دو جهان من است / گرنه چرا در غم جان من است» (نظامی. از لغتنامه. دهخدا: ذیل شحنه)

۱۲- البته آقای دکتر حمیدیان که این پژوهش بیشتر بر اساس نظریات ایشان سامان یافته است، نه این غزل را به شیوه ساختاری - که در جلد اول شرح شوق وعده داده اند- مورد بررسی قرار داده و نه بر اساس نظریه خویش، درباره رندی و آمیختگی عشق و عقل، در این بیت درنگی داشته اند؛ پرش قلم ارجمند استاد از این بیت، بر نگارنده این سطور معلوم نیست.

اینکاره و آنکاره چطور؟؛ بدکاره نیست؟ با این توجه، «هیچکاره نیست» در این بیت در واکنش به بار فرهنگی و معنایی واژه‌های مختلف، معنای متفاوت و گاه طنزآمیزی را در کنار معنای اصلی بیت، به خواننده القا میکند:

- عقل در ولایت رندی هیچکاره نیست؛ پس چکاره است؟ - چنانکه در این مقاله آمد - نگاهبان جوهر تابناک رندی است.

- عقل در ولایت رندی هیچکاره نیست؛ پس در ولایت زمینی حافظ چکاره است؟ هیچکاره است و کارآیی ندارد زیرا خام است و باید به میخانه برده شود تا راهی به ولایت رندی بیابد و از تضاد و تقابل با عشق دست بردارد.

- عقل و شحنه هردو در ولایت زمینی حافظ از می منع میکنند؛ در ولایت رندی در این مورد چکاره اند؟ خود اینکاره‌اند و منع می نمیکنند.

- شحنه در ولایت رندی هیچکاره نیست؛ در ولایت زمینی حافظ چکاره است؟ هیچکاره است زیرا به میل واعظان شحنه شناس و به دستور آنان کار میکند.

- شحنه‌ای که در ولایت زمینی حافظ مانع می خوردن است؛ خود چکاره است؟ خود اینکاره است: «[در شیراز زمان حافظ] باده خواری یک تفریح عادی بود که پادشاه و محتسب هم از آن رویگردان نبودند.» (از کوچۀ رندان: ص ۴۴)

- شحنه‌ای که در ولایت زمینی حافظ مجرمان و خلافکاران را به بند میکشد؛ خود چکاره است؟ خود آنکاره یا حتی بدکاره‌ایست که با واعظان شحنه شناس و «آنکاره در خلوت» همدست و همکاسه است.

بنظر میرسد دو معنایی در این بیت، (جُدای از خوانشی که از «کاره»^۱ بمعنای کراهت دارنده حاصل میشود). نمونه همان ایهامی باشد که «به گمان» حمیدیان اوج ایهام و ایهام دوستی حافظ بشمار می‌آید؛ بدین معنی که کار از ایهام در واژه‌ای مشخص به ایهام یا ایهام در کل بیت یا مصراع میکشد که گویی شیوه دلخواه حافظ یا شاخصه سبکی شعر اوست؛ مشمول اختلاف قرائت نیز نمیشود زیرا خوانش (در این نمونه‌ها) یکسان اما برداشت میتواند متفاوت باشد. البته گاه چگونگی و مکان تکیه میتواند در اختلاف برداشت تأثیر گذار باشد. (شرح شوق. ج ۱: ص ۶۷۲) و در پیوند با این بیت، بنظر میرسد تکیه هم تغییر چندانی نمیکند و بیشتر روی واژه «نیست» قرار میگیرد.

^۱ کاره در معنای کراهت دارنده نمیتواند در وزن عروضی بیت بگنجد. (هیات تحریریه فصلنامه).

نتیجه‌گیری

پس از بررسی متن بیت در چاپهای معروف دیوان حافظ، معلوم شد که صورت فعلی بیت به عبارت «هیچ کاره نیست» ختم شده است. با مراجعه به شرحهای مختلف دیوان، مشخص شد که شارحان بیت را با همین رسم الخط پذیرفته‌اند؛ «هیچ» را قید گرفته و در معنای «محصلی» که از بیت آورده‌اند، با ذهنیت تقابل عشق و عقل، بر هیچکاره بودن «شحنه» عقل در ولایت (ما، عشق، رندی، قلندری و...) در این بیت تأکید کرده‌اند. این مقاله پس از تحلیل ساختاری هر دو صورت بیت، (صورت فعلی: هیچ کاره. صورت پیشنهادی: هیچکاره). صورت فعلی مطبوع در دیوان حافظ را خالی از اشکال ندانسته و بیت را با صورت پیوسته‌ی واژه «هیچکاره» پیشنهاد داده است که برخلاف صورت فعلی، (۱) دیگر آن تصور تسامح دستوری از ساختار بیت رخت برمی‌بندد؛ زیرا از نظر دستوری، کاربرد صورت ترکیبی واژه «کاره» با روح زبان متناسبتر و سازگارتر است. (۲) در صورت پیشنهادی، عقل نه تنها هیچکاره نیست بلکه مطابق با (و نیز در تأیید) نظریه حمیدیان، «شحنه» و نگاهبان گوهر تابناک رندی نیز معرفی شده است. (۳) از نظر ویژگی سبکی نیز، بازتاب دهنده هنر ایهام دوگانه خوانی طنزآمیز و مهار ناشدنی شعر حافظ است.

فهرست منابع:

۱. ابیات بحث انگیز حافظ، قیصری، ابراهیم، (۱۳۸۰)، تهران: توس.
۲. از کوچۀ زندان، زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۸۳)، تهران: سخن.
۳. ایهامات دیوان حافظ، فرید، طاهره، (۱۳۷۶)، تهران: طرح نو.
۴. حافظ برتر کدام است؟، عیوضی، رشید، (۱۳۸۴)، تهران: امیرکبیر.
۵. حافظ نامه، خرمشاهی، بهاء‌الدین، (۱۳۸۰)، تهران: علمی فرهنگی و سروش.
۶. خواندن یک رباعی خیام به شیوه‌ای متفاوت «کوزه گر عقل آفرین»، دری، نجمه، و مهتا بردبار، (۱۳۹۲)، فصلنامه بهار ادب، بهار ۹۲، سال ششم، شماره اول، مقاله نهم.
۷. دایره المعارف فارسی، (به سرپرستی) مصاحب، غلامحسین، (۱۳۸۷)، تهران: امیرکبیر، و کتابهای جیبی.
۸. در جستجوی حافظ، ذوالنور، رحیم، (۱۳۸۱)، تهران: زوآر.
۹. دستور تاریخی زبان فارسی، ابوالقاسمی، محسن، (۱۳۸۹)، تهران: سمت.
۱۰. دستور زبان فارسی ۲، انوری، حسن، (۱۳۸۶)، تهران: دانشگاه پیام نور.
۱۱. دستور زبان فارسی، خطیب رهبر، خلیل، (۱۳۸۱)، تهران: مهتاب.
۱۲. دیوان حافظ بر اساس نسخه قزوینی و خانلری [...] یوسفی، حسینعلی، (۱۳۸۱)، تهران: روزگار.

۱۳. دیوان حافظ شیرازی (جمهوری)، تصحیح قاسم غنی و محمد قزوینی، (۱۳۷۹)، تهران: جمهوری.
۱۴. دیوان حافظ ناشنیده پند، به اهتمام هادی حائری، (۱۳۷۵)، تهران: گوتنبرگ.
۱۵. دیوان حافظ، بر اساس نُسخه کهن، تدوین و تصحیح رشید عیوضی، (۱۳۸۵)، تهران: امیرکبیر.
۱۶. دیوان حافظ، به تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری، (۱۳۶۲)، تهران: خوارزمی.
۱۷. دیوان حافظ، به سعی سایه، (۱۳۷۳)، تهران: کارنامه.
۱۸. دیوان حافظ، نسخه دیوان حافظ، تصحیح سلیم نیساری، (۱۳۸۰)، شیراز: مرکز حافظ شناسی.
۱۹. دیوان غزلیات حافظ، بکوشش خلیل خطیب رهبر، (۱۳۸۱)، تهران: صفی علیشاه.
۲۰. رندی حافظ [بخش اول]، پورجوادی، نصرالله، (۱۳۶۷)، نشر دانش، سال هشتم، شماره ششم، ص ۱۱-۲۹.
۲۱. زمینه اجتماعی شعر فارسی، شفیعی کدکنی، محمد رضا، (۱۳۸۶)، تهران: اختران.
۲۲. سبک شناسی نظریه‌ها رویکردها و روشها، فتوحی، محمود، (۱۳۹۰)، تهران: سخن.
۲۳. سروده‌های بی گمان حافظ، ثروتیان، بهروز، (۱۳۸۶)، تهران: امیرکبیر.
۲۴. شرح جلالی بر حافظ، جلالیان، عبدالحسین، (۱۳۷۹)، تهران: یزدان.
۲۵. شرح سودی بر حافظ، سودی، محمد، ترجمه عصمت ستار زاده، (۱۳۵۷)، تهران: مترجم.
۲۶. شرح شوق، حمیدیان، سعید، (۱۳۸۹)، تهران: قطره.
۲۷. شرح صد غزل از حافظ، زیبایی، محمدعلی، (۱۳۶۷)، تهران: پازنگ.
۲۸. شعر و اندیشه، آشوری، داریوش، (۱۳۹۲)، تهران: مرکز.
۲۹. عرفان و رندی در شعر حافظ، آشوری، داریوش، (۱۳۹۲)، تهران: مرکز.
۳۰. فرهنگ بزرگ سخن، (به سرپرستی) انوری، حسن، (۱۳۸۱)، تهران: سخن.
۳۱. فرهنگ فارسی، معین، محمد، (۱۳۷۷)، تهران: امیر کبیر.
۳۲. کلام و پیام حافظ (۱)، سمیعی، احمد، (۱۳۶۳)، نشر دانش، مرداد و شهریور ۱۳۶۳، شماره بیست و سوم، ص ۲-۱۷.
۳۳. لغت نامه، دهخدا، علی اکبر، (بی تا)، چ دوم از دوره جدید، تهران: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.
۳۴. معانی، شمیسا، سیروس، (۱۳۹۳)، تهران: میترا.
۳۵. مکتب حافظ، مرتضوی، منوچهر، (۱۳۶۵)، تهران: توس.
۳۶. موسیقی شعر، شفیعی کدکنی، (۱۳۷۶)، تهران: آگاه.

۳۷. نظری به کلام و پیام حافظ، هروی، حسینعلی، (۱۳۶۳)، نشر دانش، آذر و دی ۱۳۶۳، شماره بیست و پنجم، ص ۲۳-۳۲.
۳۸. نگاهی تازه به بدیع، شمیسا، سیروس، (۱۳۸۳)، تهران: میترا.